

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در اشکال ثانی بود که بر آن تقریب دلالت آیهی شریفه‌ی تجارت بر این‌که هر باطل عرفی منه‌ی‌عنه است و هر حق عرفی صحیح است و مرخص فی‌ه است و مجاز است.

اشکال دوم این بود که این استدلال مبنی شد به تقریب اول آن بر فهم علیت در ناحیه‌ی مستثنی‌منه و مستثنی و حال این‌که چنین چیزی نیست. فوق آن اشعار است. عرض کردیم که باید برای تعمیق این اشکال و این‌که آیا این اشکال وارد است یا وارد نیست بر اساس مبانی‌ای که گفته شد که مراد از باطل در این آیه‌ی شریفه مستثنی منه چه هست؟ بر اساس آن محاسبه بکنیم.

یک احتمال و یک مبنا را گفتیم این است که کلمه‌ی باطل و حق وضع شده برای باطل و حق با قید عرفی. صحیح عرفی حق است نادرست عرفی باطل است و درست عرفی حق است. گفتیم اگر این باشد علیت می‌توانیم انکار بکنیم که ما علت را نمی‌فهمیم که چه هست؟ چرا؟ برای این‌که عرفی شد دیگر. باطل عرفی شد باطل عرفی علت آن آیا این‌که شارع نهی فرموده برای این است که واقعاً باطل عرفی هست؟ یا بخاطر این است که یک مفسده‌ای دارد. و حق عرفی را هم که می‌فرماید مثلاً فرض کنید تجارَةً عن تراض را که می‌فرماید درست است یعنی تجویز فرموده آیا دلیل آن این است که حق عرفی هست یا نه چون باطل عرفی نیست و مصلحت دارد. یعنی ممکن است که مرکب باشد. باطل عرفی که نیست مصلحت هم دارد. یا نه مصلحت دارد.

س: و لو باطل عرفی هست؟

ج: و لو باطل عرفی هست مصلحت دارد. البته روشن است که مصداق این‌جا، باطل عرفی نیست. یعنی «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» باطل عرفی قطعاً نیست ولی آیا این‌که استثناء فرموده و این را ترخیص فرموده برای این است که حق عرفی است؟ یا نه چون مصلحت دارد؟ یک ملاکی این‌جا وجود دارد. و سرّ مطلب هم همین است که چون حق عرفی و باطل عرفی، این قابلیت این را دارد که باطل عرفی مصلحت داشته باشد یک جاهایی. حق عرفی در واقع مفسده داشته باشد. این‌که دیروز می‌گفتیم حق واقعی، باطل واقعی یعنی این. خب پس بنابراین اگر آن‌جور معنا کردیم که البته مبنا را قبول نداریم به این معنا

که ما کلمه‌ی باطل و کلمه‌ی حق وضع شده باشد برای یک مفهومی که مقید است به قید عرفیت.

و اما علی المبنی الثانی که بگوییم باز معنای باطل و حق همان معنایی است که در ذهن عرف است از باطل و حق، آن اراده شده از این دو واژه، اما نه برای این که قید را دارد. و بگوییم که آن معنایی که در نظر عرف از کلمه‌ی باطل از حق هست این ممکن است اوسع باشد از آنچه که در واقع مصلحت دارد در حقش یا در واقع مفسده دارد. یا اضیق باشد یک چیزی مفسده دارد این‌ها باطل می‌دانند. عرفی است دیگر. آن را که این‌ها می‌دانند. و این را از کجا گفتیم می‌فهمیم؟ از تطبیقات‌شان می‌فهمیم که پس آن یک مفهومی این‌چنینی دارد. مفهومی دارد که این‌ها مصادیق آن می‌توانند باشند.

بنابراین مسلک هم که مسلک قوی‌ای است و ما هم قبول داریم که واقعاً اگر یک جایی این‌جوری شد باید لفظ را حمل بر همان معنای عرفی بکنیم. باز در این صورت هم می‌توانیم بگوییم نه. به همان بیانی که گفتیم. شارع باطل عرفی را چون اطلاق دارد تحریم فرموده، نهی فرموده است باطل عرفی را. هر چه که مصداق باطل عرفی است. و دلیلش چیه؟ باز نمی‌توانیم بگوییم دلیل، چون عرفی هست بگوییم دلیل آن همین باطل عرفی بودن آن هست. نه شاید چون مفسده دارد. یا نه مرکب باشد. چون هم باطل عرفی است و هم مفسده دارد.

استثناء «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» آیا از باب این است که ... به قرینه‌ی مقابله اولاً که آن باطل عرفی نیست مقابله می‌گوید چی؟ می‌گوید خب مفسده‌ای که آن‌جا بود این‌جا نیست. مفسده این‌جا نیست مصلحت نیست. باز نمی‌توانیم بفهمیم که معیار را حق عرفی قرار داده است.

و استثناء را هم گفتیم بنابر تقریر قبل، مبنای قبل استثناء هم اشکالی ندارد. اگرچه در آیه‌ی شریفه البته روشن است که «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» حق عرفی است و داخل در باطل نیست ولی این مسئله که بخواهیم بگوییم استثناء معنا ندارد این‌جور نیست. اگر واقعاً باطل عرفی بود استثناء اشکالی ندارد که شارع بیاید بگوید درست است که این‌ها باطل عرفی می‌دانند و مصداق باطل عرفی، باطل عرفی است ولی من با چشم تیزبین خودم می‌بینم که این مصلحت دارد مفسده ندارد.

و اما مبنای سوم: مبنای سوم این است که نه، باطل یعنی باطل واقعی. یعنی آن‌که نیست، باطل است. حق هم یعنی آن‌که ثابت است، محقق است، وجود دارد، درست است. همین معنا و ادعا می‌شود که در لغت به همین معناست در عرف هم برای واژه‌ی حق و باطل تحول و تطوری نمی‌بینیم.

س: باطل را فرمودید نیست یا نادرست است؟

ج: حالا... می‌گوید دیدی یعنی همان. آن چون حالا دیگر وارد آن بحث‌های عقلی و فلسفی آن نشویم. چون وجود، خیر محض است پس هر چه که باطل است مال آن جهات نبودن آن هست. اگر آن‌جوری فکر کنیم.

س: حق و باطل عقل عملی؟؟؟ عقل نظری نیست که.؟؟؟

ج: نه این‌جور نیست. دیگر توی آن موارد نرویم.

س: حق و باطل واقعی این‌جا به معنای مفسده و مصلحت نیست؟ چیزی که واقعاً مصلحت دارد حق است واقعاً مفسده دارد باطل واقعی است.

ج: حالا این‌جا نمی‌خواهم وارد این چالش‌ها، لزومی ندارد چون احتیاجی نداریم به آن.

خب اگر این را گفتیم این مبنای سوم هست که مبنای قوی‌ای هم هست چون ما گفتیم دوم درست است در جایی است که تحول... و این‌جا احساس تحول و چی نمی‌کنیم. خب حق یعنی حق. باطل هم یعنی باطل. آن درست، آن نادرست. منتها شارع چون این را خطاب به عرف کرده به عنوان یک دستورالعمل که طبق آن مشی کنند آن را سرلوحه‌ی کار خودشان در رفتار اجتماعی خودشان و رفتار فردی خودشان قرار بدهند و نیامده برای مصادیق یک ضابطه‌ی خاصی، یک چیز خاصی تعیین کند از این اطلاق مقامی که این دستور را اعلام کرده نسبت به مصادیق، سکوت کرده و چیز خاصی را قرار نداده معلوم می‌شود فهم خود آن‌ها را حجت قرار داده و طریق قرار داده.

اگر این مبنای سوم را گفتیم دیگر اشکال وارد نیست و کلام مقرر معظم رضوان‌الله علیه تمام است. اگر این‌ها را پذیرفتیم که این جور است. چرا؟ چون در مستثنی منه که فرموده باطل و گفتیم اگر باطل یعنی نادرست، این‌که نادرست است واقعاً نادرست است. نه عرفی، نه در نظر شما. عرف از آن علیت می‌فهمد که آن را که فرموده دنبال باطل نروید، تحریم کرده، برای این که باطل است. باطل واقعی، نادرست واقعی. دیگر چیز دیگری نمی‌خواهد. و به مقابله می‌فهمیم که اگر فرموده «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» را مرخص فرموده برای این است که باطل واقعی نیست. باطل نیست درست است. دیگر درست هم که درست درست ندارد درست هر جایی هست درست است دیگر.

س: ??? درست واقعی را باید تبعیت کرد باطل واقعی را باید ???

ج: حالا می‌رسیم.

خب این هم درست نیست. بعد عرف حجت است دیگر، ممکن است که حالا اشتباه بکند ولی به آن اطلاق مقامی گفته که فهم تو حجت است. خب حالا فهم او که حجت شد حالا دارد می‌گوید که این درست است. می‌گوید این حق است می‌گوید آن باطل است. عرف می‌گوید خب این حق است دیگر، خدا هم که فرموده حق را ترخیص کرده باطل هم که... این توی سیره‌ی عقلاء و آن‌ها یک مطلبی آن‌جا هست که توی الفائق هم آمده، جایی که سیره جوری باشد که از آن استفاده بشود این مطلب حق است بخاطر این که تمام عقلاء...

س: نیاز به امضاء ندارد؟

ج: دیگر امضاء نمی‌خواهد.

حق است دیگر. درست است دیگر. خب این‌جا می‌گوییم... چرا به آیه احتیاج داریم؟ می‌گوییم برای خاطر این احتیاج داریم که اگر آیه نبود معلوم است حق خب درست است باطل هم که باطل است و نادرست است و نباید برویم دنبال آن، ولی اگر آیه نبود آن اطلاق مقامیه هم نبود نمی‌توانستیم بگوییم فهم عرف به این‌که این حق است یا آن باطل است مرجعیت دارد حجیت دارد. بله همه می‌دانیم که حق درست است باطل نادرست است آن را باید دنبالش رفت، آن را نباید دنبالش رفت. اما اگر عرف دارد می‌گوید که این

حق است به چه دلیل دارد با آن مماشات می‌کند؟

س: باز هم قابل تصویر است.

ج: بله شاید اشتباه دارد می‌کند. آن شاید اشتباه دارد می‌کند می‌گوید که باطل است.

پس آیه اگر نبود آن جوری بود. ما نمی‌توانستیم بگوییم حالا عرف دارد می‌گوید. خب بگوید شاید اشتباه دارد می‌کند.

س: باز هم اطلاق مقام قابل تصویر است.

ج: اما وقتی که آیه بود خدای متعال دارد می‌فرماید و بعد نفرموده چون دارد ضابطه می‌دهد دستور می‌دهد و برای تشخیص مصادیق آن به همین عرفی که دارد دستور می‌دهد. پس معلوم می‌شود که در تشخیص حق و باطلش امر را واگذار به خودشان کرده. بنابراین اگر کسی آن اول را بگوید یا ثانی را بگوید مبنای اول را داشته باشد یا ثانی را داشته باشد اشکال وارد نمی‌شود.

س: اشکال چه هست؟

ج: اشکال ثانی وارد است. که علیت نمی‌فهمیم قابل تخصیص است فلان است این حرف‌ها.

س: نه این اشکال نیست.

ج: خب امروز دیگر نمی‌شود وارد آن چیزها بشویم. دیگر دیروز همه‌ی این‌ها را بحث کردیم. بعداً خواستید من در خدمت شما هستم. استاندارد بحث را به هم نزنیم که خیلی‌ها ناراحت می‌شوند.

خب ولی اگر سومی را گفتیم اشکالی ندارد و اشکال وارد نیست. فلذا عباراتی که در بیع آمده چون در آن ترکیب دارد می‌کند. که این بگوید عرفی هست نمی‌دانم چه هست. ممکن است که احتیاج به اصلاح داشته باشد اگر بخواهد از آن اشکالات که ... ولی این جوری اگر بگوییم و بگوییم نظر شریف ایشان هم همین است. حالا ...

س: این جا آیه ارشادی می‌شود دیگه؟

ج: بله.

س: وقتی ارشادی است چه جوری شما از توی آن درمی‌آورید که اطلاق مقامی است وقتی که ارشادی است.

ج: نه ارشاد هم بی‌خود گفتم بله. چون اشکالی ندارد اموری که این چنینی است شارع امر مولوی یا نهی مولوی هم داشته باشد.

س: بر مبنای مشهور که ارشادی است؟

ج: نه مشهور؟؟؟ ادله‌ی حرمت ظلم ارشادی است ولو این که عقل هم می‌گوید قبیح است. ادله‌ی عدل، عقل می‌گوید حسن است شارع هم می‌گوید إعدلوا. امر کرده.

اشکالی ندارد یک چیز عقلی‌ای را شارع بیايد ... عقل عملی ولو، قبیح می‌داند شارع هم نهی بفرماید. اگر مسلم الارشادیه بشود آن‌جا هم تازه ... اگر باز در مصادیق حرفی نمی‌زند معلوم می‌شود که مصادیق را به عهده‌ی خودشان گذاشتند ارشاد ولو باشد. بگوید بابا به آن که عقلت می‌فهمد که به حق عمل بکن برو بکن، به آن که عقلت می‌فهمد که باطل است می‌گوید باطل است برو به این عمل بکن، ولی راجع به مصادیق هیچ چیزی نمی‌گوید. این‌که دارد هل می‌دهد آن‌ها را به این‌که به آن عملش عمل بکند در مصادیق آن باز راهنمایی نمی‌کند و می‌داند وقتی این‌جوری گفت آن‌ها بخاطر این ارشاد مبعوث می‌شوند آن وقت می‌روند آن کار را می‌کنند آن کار را می‌کنند آن کار را می‌کنند معلوم می‌شود که آن باز قبول دارد. لا فرق بین این‌که تکلیفی باشد یا ارشادی باشد. چون ارشاد هم که می‌کند به داعی چیست؟ به داعی بآس به آن مرشدالیه است. و این‌که آن مرشدالیه را پیاده کنند توی زندگی خودشان. خب اگر می‌بیند می‌خواهد بگوید آن مرشدالیه را پیاده بکنید صدها مورد خلاف می‌کنند در اثر این‌که بد می‌فهمند مصادیق را. خب باید تنبیه کند ولی بدان این مصداقش نیست، آن مصداقش نیست، آن مصداقش نیست. همین‌که این‌ها را هم نگفته، از آن طرف چه تکلیفاً و چه ارشاداً می‌آید بفرماید می‌گوییم اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند و الا اگر ببیند حصر آن‌ها بر یک امر عقلی و یک چیزی که تعبدی نیست مُدرک عقل هم هست ولی این، این‌ها را به چاله‌ها می‌اندازد چون مصادیقش را اشتباه می‌کنند. خب این‌جا هم باید بگوید.

س: اگر از عقل‌شان منبعث بشوند چی؟

ج: عقل‌شان نسبت به کبری منبعث می‌شوند.

س: فرض کنید که آیه‌ی قرآن نبود. از عقل‌شان منبعث می‌شوند که هر باطلی را باید اجتناب بکنی؟؟؟

ج: ولی او اغراء نکرده. ببینید او اغراء نکرده. ببینید این‌جا اغراء هست.

س: می‌دانم این‌جا که درست است فرمایش شما. ولی این‌جا هم هست.

ج: نه آن‌جا خب به خودشان است چکار کنیم ما حالا؟ خب خودشان هستند دیگر. بابا اغراء اشکال دارد قبیح است.

س: ?? به مصادیق باز هم باید بیاید اظهار نظر کند؟

ج: اگر راضی نیست بیاید بکند.

س: ???

ج: بابا آن‌جایی که آمده توی آیه گفته ...

س: فرمایش شما آن‌جا درست است من می‌گویم در جایی که آیه هم نباشد از عقل‌شان منبعث می‌شوند شارع می‌بیند این‌ها از عقل‌شان منبعث می‌شوند و مصادیق را هم خودشان تعیین می‌کنند ???

ج: نه معلوم نیست که وظیفه‌اش باشد. برای این‌که معذور است. اما وقتی که خودت داری اغراء می‌کنی. و می‌گوییم خب تو پس باید ... تو داری سبب می‌شوی بیفتند توی

چاله. اگر تو نمی‌گفتی شاید نمی‌رفتند سراغ آن. توی چاله‌ها نمی‌افتادند.

پس بنابراین چون ظاهر این است که باطل تطوری در آن نیست به همان معنای خودش هست در قبالتش هم حق همین‌جور است. و از آیه هم استفاده می‌شود که اَوَكَل الی الناس مثلاً بگویم پس این ...

س: شما الان دفع اشکال کردید؟ ... جمع‌بندی اگر بخواهیم بکنیم درست فهمیدیم ولی مستشکل می‌گفت شما برای استفاده‌ای که حضرت امام کردند که می‌آید تعمیم می‌کند که غیر از تجارت برای تصحیح سایر عقود نیاز به تعمیم داریم تعمیم را از علیت می‌فهمیم علیت را هم در فرضی می‌فهمید که واقعی باشد نه در فرض این‌که عرفی باشد. یا متلّون به فهم عرف باشد درست است؟ ما آیا برای فهم تعمیم از این آیه اگر بگویم عرف حتی مقید به عرفیت یا متلّون به فهم عرف است آیا آن‌جا مقابله را نمی‌فهمیم؟ می‌فهمیم که مقابله کرده ...

ج: توضیحات آن را دیگر دیروز مفصلاً و امروز دادیم دیگر. پس بعد از بحث دیگر. دوباره خیلی طول می‌کشد. توضیحات نه، این اشکال جدیدی نبود اشکالی است که دیروز این‌ها را چندین بار هی توضیح دادیم و امروز هم توضیح دادیم.

خب این مال اشکال دوم.

اشکالی بعدی، اشکال سومی که این‌جا وجود دارد این است که می‌گوییم اطلاق مقامی قبول، اما این اطلاق مقامی چه کار به امروز دارد؟ آن روزی که آیه نازل شده آن وقت چون بیان نکرده نسبت به مصادیق، معلوم می‌شود که به خودشان واگذار کرده. آن‌هایی که آن موقع... هر چه آن زمان زمان حق می‌دانستند یا باطل می‌دانستند البته شخصیت‌های حقوقی را در آن زمان‌ها متعارف بوده که حق می‌دانستند معامله‌ی با او را، حالا باید آن را هم دید که حیطه‌ی آن چه مقدار بوده؟ کنائس، بیع این بود بعد در اسلام هم که مساجد، مسجد الحرام از قبل از اسلام، بعد از اسلام همیشه بوده چیزهایی هدیه می‌کردند چه می‌کردند این‌ها بوده. این‌جور شخصیت‌های حقوقی را قبول دارید. دولت‌ها که آن مال هیئت حاکمه است مثلاً. این‌ها بوده در سابق هم بوده در لاحق هم بوده. دولت را هم مالک می‌دانستند مثلاً، حق می‌دانستند حالا. هر چیزی که دولت را حق می‌دانند دولت حق می‌دانند خب می‌گوید بله این‌ها مال دولت است. نه یعنی مال این شاه مثلاً یا این خلیفه یا فلان. اگر هم مثلاً برای او می‌دانستند حیثیت تعلیلیه بوده. چه بسا به ارث برده نمی‌شود نمی‌تواند در مصارف شخصی خودش مصرف بکند و هکذا این‌ها بوده این‌ها درست است. اما مثلاً الان بانک درست شده آن موقع بانک نبوده، این شرکت‌ها نبوده. این هم یک اشکالی است که گفته می‌شود.

از این اشکال دو جور راه تخلص وجود دارد که ببینیم آیا تمام می‌شود یا نمی‌شود؟

یک راه این است که اگر مخاطب به این خطاب متشافهین باشند، خلاف مال متشافهین است. تکلیف آن‌ها که روشن شد به قاعده‌ی اشتراک دیگران با آن‌ها حکم دیگران می‌خواهد روشن بشود. خب بله باید بررسی بکنیم ببینیم آن‌ها چه می‌فهمیدند حکم آن‌ها چه شد؟ بعد بگویم هذا حکمهم و کلّ حکم آن‌ها، حکم ما هم هست بخاطر قاعده‌ی اشتراک، پس این حکم ما هم هست. اگر این‌جور بود درست است. اما اگر یک خطابی جهانی بود برای تاریخ بود که قرآن خطاباتش این است الا آن‌جا‌هایی که برای یک شخص

خاصی خطاب فرموده به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، بله آن هم اگر الغاء خصوصیت نشود. «وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» (مؤمنون، 118) خب معلوم است که خصوصیت ندارد مثلاً. «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» (توحید، 1) که بنابراین که قل هو الله احد، این چهار قل.... حالا آن‌ها هم خطاب شخص است معلوم است خطاب شخص است اما «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (نساء، 29) که شخص نیست. بشر است. به همه دارد می‌گوید یعنی هر کسی در هر عصری آمد این قرآن را می‌بیند دارد خطاب به آن می‌کند. اگر شارع باید ببینیم اگر توی این دوپست سال اگر آمده فرموده که ملاکانی برای مصادیق فرموده خیلی خب، اطلاق مقامی از بین می‌رود.

س: از قبیل همان است،؟؟/ شارع آمده تخصیص زده.

ج: تخصیص نه، اطلاق مقامی. مثلاً...

س: با تخصیص تبیین کرده.

ج: تبیین کرده باشد.

اما اگر نه می‌بینیم نکرده خب معلوم می‌شود که این اطلاق مقامی وجود دارد دیگر، برای همه است. چون خطاب مال همه است و احتجاج می‌شود و همه به قرآن احتجاج می‌شوند. هم این طرف و هم آن طرف. یعنی هم خدای متعال احتجاج می‌فرماید به قرآن و هم عبد می‌تواند احتجاج کند. عبد مثلاً فرض کنید تکلیفی به او نرسیده خدا از او سؤال می‌فرماید که چرا انجام ندادی؟ می‌گوید خودت فرمودی «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء، 15) بنابراین که این آیه از ادله‌ی برائت باشد. «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا

آتاهَا» (طلاق، 7)

س: احتجاج با اشتراک درست نمی‌شود؟

ج: نه به نفس این.

س: اگر فقط بخواهید به احتجاج استدلال بکنید این از توی آن در نمی‌آید. چون احتجاج؟؟؟

ج: ظاهر این است که قرآن کفایت می‌کند. یعنی این جور نیست که ما باید یک چیزی از خارج قرآن بگذاریم روی آن. یعنی این جوری بیایم بگوییم بگوییم این آیه‌ای را که تو نازل کردی آن‌ها آن جور می‌فهمیدند ما هم با آن‌ها هم تکلیف هستیم پس فلان...

اصلاً همان جور که یکی از دوستان، آقای الهی حفظه الله یک کتابی هم نوشته، توی مؤسسه هم که ایشان بود می‌گفت جزوه‌ای داشت آن موقع. ایشان می‌گوید اصلاً قاعده‌ی؟؟؟ دلیل ندارد. دلیل آن همین اطلاقات عمومات است. اگر یک جایی عموم دارید، ندارید یک چیز جدایی ما نداریم. آقایانی هم که اشتراک گفتند می‌گویند اطلاقات ادله است.

س: الان به زراره می‌گوید اشتراک ندارد؟

ج: نه اطلاقات آن هست.

س: نه می‌گوید یا زراره. این یا زراره؟؟؟

ج: نه آنجا خب روشن است که مثل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است. یعنی الغاء خصوصیت است.

س: همان الغاء خصوصیت...

ج: نه پس قاعدهی اشتراک نیست.

س: قاعدهی اشتراک است.

ج: نه. قاعدهی اشتراک از همین روایت درمی‌آید. نه چیز جدایی هست. یا اطلاق دارد آنها الناس و فلان است. یا یک جایی است که الغاء خصوصیت است. اما ما یک قاعدهی اشتراکی جدا نداریم.

س: جدا یعنی چی؟

ج: یعنی یک روایتی باشد که کلّ الناس مشترک.

س: روایت ندارد؟؟؟

ج: احسنتم وقتی این شد پس خودش متکفل است. و جای دیگری نیست.

س: قاعدهی اشتراک مثل آن قاعدهی کلّ حلال حلال الی يوم القيامة؟؟؟

ج: نه آنکه دلالت نمی‌کند.

س: و این که قاعدهی عقلی است که؟؟؟ مثلاً مسلمان بودند همه‌ی آنها؟؟؟

ج: عقلی که نیست.

س: استبعاد عرفی که هست حاج آقا؟

ج: حالا این بحث قاعدهی اشتراک ... محققین آقایان هم فرمودند قاعدهی اشتراک لا دلیل الا همین اطلاقات عمومات. آنجایی که ندارد ما اشتراک را نمی‌توانیم اثبات بکنیم.

این یک جواب و هنا جواب آخر که حالا آن توضیح و تفصیل می‌خواهد که ان شاءالله جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد و عجل فرجه‌هم.